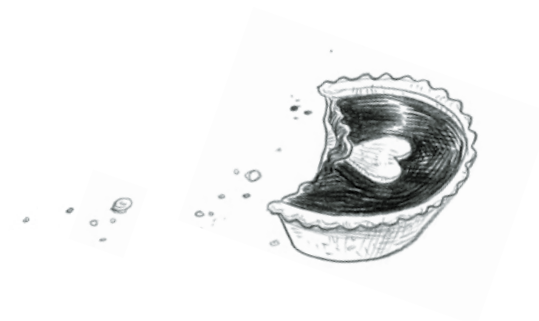


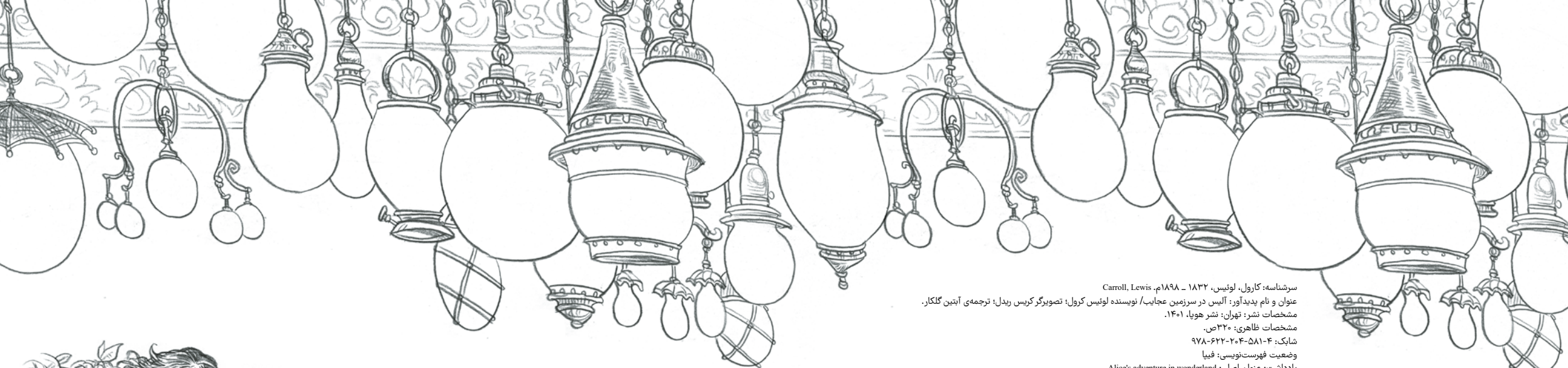


آلیس در سرزمین عجایب



نویسنده: لوئیس کرول ■ تصویرگر: کریس ریدل
مترجم: آبتین گلکار

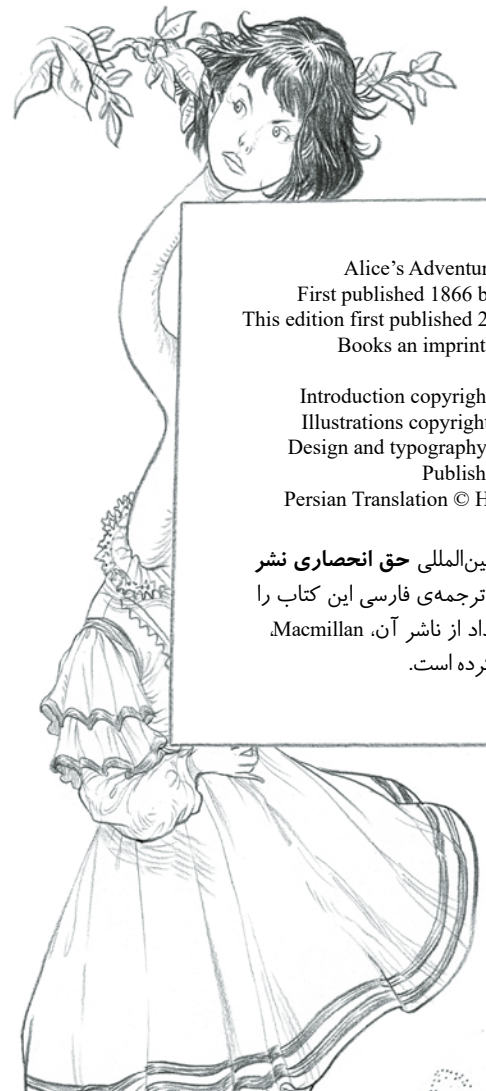




سرشناسه: کارول، لوئیس، ۱۸۳۲ - ۱۸۹۸ م. Carroll, Lewis
 عنوان و نام پدیدآور: آلیس در سرزمین عجایب/ نویسنده لوئیس کرول؛ تصویرگر کریس ریدل؛ ترجمه‌ی آبتین گلکار.
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: ۳۲۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۸۱-۴
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Alice's adventure in wonderland
 موضوع: آلیس (شخصیت داستانی لوئیس کارول) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (کتاب) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (فیلم) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه تلویزیونی) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه انیمه) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های رایانه‌ای) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های موبایل) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های کنسول) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های آنلاین) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های رایانه‌ای) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های موبایل) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های کنسول) - داستان Fiction - آلیس در سرزمین عجایب (مجموعه بازی‌های آنلاین) - داستان Fiction
 شناسه افزوده: ریدل، کریس، ۱۹۶۲ م.، تصویرگر Riddell, Chris
 شناسه افزوده: گلکار، آبتین، ۱۳۵۶ م. مترجم
 رده‌بندی دیویی: ۷۴۱/۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۵۰۰۳۷

آلیس در سرزمین عجایب

نویسنده: لوئیس کرول
 تصویرگر: کریس ریدل
 مترجم: آبتین گلکار
 مدیر هنری: علی بخشی
 طراح گرافیک متن: هانیه میرزایی
 ناظر چاپ: سینا برازوان
 نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۴۹۵۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۸۱-۴



Alice's Adventures in Wonderland
 First published 1866 by Macmillan & Co Ltd
 This edition first published 2020 by Macmillan Children's Books an imprint of Pan Macmillan
 Introduction copyright © Chris Riddell 2020
 Illustrations copyright © Chris Riddell 2020
 Design and typography copyright © Macmillan Publishers, 2020
 Persian Translation © Houpa Publication, 2023
 نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Macmillan، خریداری کرده است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ www.hoopa.ir info@hoopa.ir
 همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

فهرست

۱۹	فصل اول. ته سوراخ خرگوش
۴۵	فصل دوم. برکه‌ی اشک
۷۱	فصل سوم. داستان دم‌موشی و مسابقه‌ی چپ‌اندرراست
۹۱	فصل چهارم. خرگوش یک بیل کوچک می‌فرستد تو
۱۱۹	فصل پنجم. پند گرفتن از کرم ابریشم
۱۴۱	فصل ششم. خوک و فلفل
۱۷۱	فصل هفتم. عصرانه‌ی دیوانه‌ها
۱۹۷	فصل هشتم. زمین کروکت ملکه
۲۲۷	فصل نهم. ماجرای شیرگاونهنگ
۲۵۱	فصل دهم. رقص خرچنگی
۲۷۳	فصل یازدهم. کیک‌ها را کی دزدیده؟
۲۹۵	فصل دوازدهم. شهادت دادن آلیس



مقدمه‌ی تصویرگر



آلیس با خودش می‌گفت: «کتابی که تصویر و گفت‌وگو نداشته باشد به چه درد می‌خورد؟» من هم، وقتی بچه بودم و آلیس در سرزمین عجایب را می‌خواندم، با او موافق بودم؛ و خداوندا! کتابم چه تصویرهایی داشت و چه گفت‌وگوهایی! در چشم من، نمونه‌ی کامل یک کتاب معرکه بود؛ کلمات و تصویرها در خیال من با هم یکی می‌شدند و جادو می‌کردند. بارها و بارها از روی تصویرهای زیبا و سیاه‌وسفید کتاب و هاشورهای متقاطعشان کپی کردم تا بفهمم چطور طراحی و کشیده شده‌اند: بابا ویلیام چاقالو، ولی بی‌نهایت زبروزرنگ؛ ملکه‌ی پرتکبر و عصبانی با آن دستی که همیشه دراز بود و انگشت سبابه‌ای که به طرف دیگران نشانه می‌رفت؛ و بیشتر از همه، خرگوش سفید سراسیمه و پریشان با آن چشم‌های نگران و گشوده... در تمام طول دوره‌ی کودکی‌ام، با وسواس به کپی کردن خرگوش سفید ادامه دادم و کم‌کم فهمیدم کتابی که آن قدر دوستش داشتم حاصل دو قوه‌ی تخیل استثنایی است. همان‌طور که به رازورمز خطوط ظریف و شخصیت‌سازی ماهرانه‌ی قهرمانان کتاب پی می‌بردم، می‌دیدم که دلم می‌خواهد تصویرگر کتاب‌های کودکان بشوم، درست مثل جان تِنیل، تصویرگر آن کتابِ خودم. حالا، بعد از کلی چرخش و پیچش قلم و لکه‌ی جوهر و ضربه‌ی قلم‌مو، واقعاً تصویرگر شده‌ام و مثل خیلی از تصویرگرهای قبل از خودم پا گذاشته‌ام به سایه‌روشن و هاشورهای تخیل یک مرد بزرگ.

تصویرگری مشهورترین کتابی که تاکنون برای کودکان نوشته‌اند هم ترسناک بود و هم هیجان‌انگیز. مثل کارگری که مشغول حفاری باشد، واژه‌های عجیب‌وغریب لوئیس گرول را زیرورو می‌کردم و آن گفت‌وگوهای شگفت‌انگیز را در بیش از سیصد صفحه جا می‌دادم. سعی کردم تکه‌های منظره‌ی کلی «سرزمین عجایب» را که در ذهن داشتم با دقت در کنار هم بگذارم و مثل قهرمانم، جان تِنیل، شخصیت‌ها را مطابق تخیل خودم بازسازی کنم. امیدوارم توانسته باشم دست‌کم بخشی از عشق کودکی‌ام به این کتاب فوق‌العاده را به شما منتقل کنم.

تصویرگری شخصیتِ خود آلیس دلهره‌آورترین بخش کار بود. برای این کار، لوئیس گرول بیشتر از تِنیل به کمکم آمد. وقتی به عکس‌های زیبای او از خواهران لیدل نگاه می‌کردم [که گرول داستان آلیس را با الهام گرفتن از آن‌ها و برای آن‌ها نوشته بود]، آلیس در سرزمین عجایب انگار برایم رنگ‌وبو و زندگی تازه‌ای پیدا کرد. چهره‌ی آلیس لیدل، که در عکس‌های گرول به من می‌نگریست، در سرتاسر این مسیر تصویری همسفر من بود. او بچه‌ای بود که اولین بار این داستان را شنید و صدایی که در گفت‌وگوهای شگفت‌آور کتاب می‌شنویم صدای اوست. امیدوارم به‌خوبی از عهده‌ی این وظیفه برآمده باشم و آلیس‌های آینده از تصویرها و گفت‌وگوهای کتاب لذت ببرند.

کریس ریدل

Chris Riddell

آلیس
در
سرزمین عجایب



نظر زمین عجایب

خانهی
خرگوش
سفید

نظر زمین
عجایب

خانهی
دوشس

درخت
دردار

خانهی
خرگوش
بهاره

دادگاه

خانهی
کلاه‌دوز

صخره‌ی
شیرگاونهنگ

نظر زمین
کروکت‌هاگه



از مقدمه‌ی نویسنده

خیلی‌ها از من می‌پرسند چیستان کلاه‌دوز (شباهت کلاغ به میز تحریر) جواب دارد یا نه. این‌جا معقول‌ترین جوابی را که به نظر می‌رسد می‌نویسم: «این‌که هر دو رویشان پر دارند و این‌که هیچ‌وقت سروتهشان اشتباه گرفته نمی‌شود». ولی حقیقت این است که این جواب بعدها به ذهنم رسید. در آن زمان که کتاب را می‌نوشتم، چیستان اصلاً جواب نداشت.

توی یک قایق زرد،
روی آب، بی‌عجله
دستای کوچکی داشت
سرسری پارو می‌زد،
دستای کوچکی داشت
ما رویک طرف می‌برد.

سر ظهر، ساعت سه!
توی اون هوای داغ،
که حتی یه پرریز
نای جنبیدن نداشت،
سه صدا به التماس
هی ازم قصه می‌خواست.

اولی خیلی بلند
می‌گفت: «شروع کنین دیگه!»
دومی جدی می‌خواست
قصه‌ای بی‌سروته.
سومی هم اون وسط
یه چیزایی می‌پروند.



ای آلیس نازنین!
این قصه هدیه به تو!
مثل سوغاتِ فرنگ،
بذارش تو صندوق
نغمه‌های بچگی،
خاطرات کودکی!



آخرش هر سه پری،
غرق رؤیا و خیال،
محو این قصه شدند،
قصه‌ی سرشیر و دوغ،
قصه‌ی راست و دروغ،
تویه کشور عجیب.

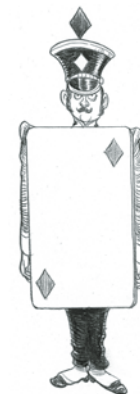
ماجراته می‌کشید،
حرفام می‌رسید به سر،
می‌گفتم: «قصه تمام!»
ولی اون سه تا پری
می‌گفتن: «نه، قصه‌گو!
برامون بازم بگو!»

قصه‌هی جلو می‌رفت،
پر شاخ و برگ می‌شد،
هی عجیب‌تر از عجیب،
تا به آخرش رسید.
تو قایق بادل خوش
برگشتیم سمت خونه.

فصل اول
تک سوراخ
خرگوش



آلیس داشت از بیکار نشستن کنار خواهرش روی علفها خسته می‌شد. یکی - دو بار نگاهی دزدکی انداخت به کتابی که خواهرش داشت می‌خواند، ولی کتاب هیچ تصویر یا گفت‌وگویی نداشت. آلیس با خودش گفت: «کتابی که تصویر و گفت‌وگو نداشته باشد به چه درد می‌خورد؟»





گرمای هوا خواب‌آلودش کرده و مغزش را از کار انداخته بود، ولی باز داشت سعی می‌کرد سبک‌سنگین کند و ببیند لذت درست کردن یک حلقه گل مینا ارزشش را دارد که به خودش زحمت بدهد و بلند شود و گل بچیند یا نه، که ناگهان یک خرگوش سفید با چشم‌های صورتی دوید و از کنارش رد شد. تا این‌جا هیچ چیز خیلی عجیبی در کار نبود. آلیس حتی وقتی شنید که خرگوش زیر لب به خودش می‌گوید: «ای خدا! ای خدا! حتماً دیر می‌رسم!» باز توجهش خیلی جلب نشد (بعدها که به این قضایا فکر می‌کرد، به نظرش می‌رسید که از این‌یکی باید تعجب می‌کرد، ولی در آن لحظه همه‌چیز انگار کاملاً طبیعی بود)، اما وقتی خرگوش جدی‌جدی ساعتی از جیب جلیقه‌اش درآورد و به آن نگاه کرد و بعد سرعتش را بیشتر کرد، آلیس از جا پرید و این فکر از ذهنش گذشت که تا به حال خرگوشی ندیده

که جلیقه داشته باشد یا ساعتی از جلیقه بیرون بکشد. درحالی‌که در آتش کنجکاوی می‌سوخت، دنبال خرگوش به آن سوی مزرعه دوید و در آخرین لحظه توانست او را ببیند که به سرعت در سوراخ بزرگی زیر بوته‌های حصار ناپدید شد. یک لحظه بعد، آلیس هم به دنبال خرگوش به پایین سرازیر شد و هیچ فکر نکرد قرار است چه معجزه‌ای اتفاق بیفتد که او را دوباره از سوراخ بیرون بیاورد.





سوراخ خرگوش اولش مثل یک تونل مستقیم بود و بعد یک دفعه پایین می‌رفت، آن قدر یک دفعه که آلیس، قبل از آن که فرصت فکر کردن پیدا کند، دید در حال سقوط در چیزی شبیه یک چاه خیلی عمیق است.

یا چاه خیلی عمیق بود یا او خیلی یواش سقوط می‌کرد، چون ضمن پایین رفتن وقت کافی داشت که به دوروبرش نگاه بیندازد و فکر کند که بعد از آن چه اتفاقی خواهد افتاد. اول، سعی کرد پایین را تماشا کند و سر در بیاورد که قرار است به کجا برسد، ولی پایین آن قدر تاریک بود که چیزی دیده نمی‌شد. بعد به دیواره‌های چاه نگاه انداخت و دید پوشیده از گنجه و قفسه‌ی کتاب هستند. در گوشه و کنار، نقشه و تصویرهایی

به گل میخ آویزان بود. همان طور که فرود می آمد، از یکی از قفسه ها شیشه ی مربایی برداشت؛ رویش برچسب خورده بود: «مربای پرتقال»، ولی در کمال تأسف آلیس، شیشه خالی بود. دلش نمی خواست آن را پایین بیندازد، چون می ترسید آن پایین کسی را به کشتن بدهد، برای همین شیشه را دوباره در یکی از قفسه هایی که داشت از کنارشان می گذشت جا داد.

آلیس با خودش گفت: «عجب! بعد از همچین سقوطی دیگر پرت شدن از پله ها ترسی ندارد! حتماً در خانه هم از شجاعت من دهانشان باز می ماند! پله که چیزی نیست، اگر از پشت بام هم بیفتم آخ نمی گویم!» (که به نظر می رسید واقعاً هم همین طور باشد).

پایین، پایین، پایین تر. این سقوط بالأخره تمام می شود؟ بلند گفت: «در عجبم که تا الآن چند کیلومتر

پایین آمده ام. باید به جایی نزدیک مرکز زمین رسیده باشم. بگذار ببینم: به نظرم تا آن جا باید شش هزار و پانصد کیلومتری باشد...»

(لابد حدس می زنی که آلیس چیزهایی از این قبیل را سر کلاس های مدرسه اش یاد گرفته بود و با این که این جا فرصت خیلی خوبی برای به رخ کشیدن علم و دانشش نبود - چون کسی نبود که به حرفش گوش کند- باز برای مرور درس هایش

